

# دولت، جرم و مجازات از نظرگاه امیل دورکیم

● سیموس بریث ناچ (برگردان: محمدجعفر ساعد)

## مقدمه مترجم

جامعه علوم انسانی تا اندازه‌ای با امیل دورکیم آشنا است و قلم راندن در این وادی به نظر تکرار مکرر و توضیح واضح باشد. جرم به مثابه پدیده‌ای است که با ظهور بشر در این کره خاکی همواره با او بوده و همگام با پیچیدگی‌های انسانی به واسطه رشد علوم و فن آوری‌ها به همین ترتیب مسیر پیچیدگی را پیش گرفته است. این نوشتار با تاملی جامعه‌شناختی به دنبال تحلیل و سنجش این پدیده در فراگرد اجتماعی از نظرگاه دورکیم به منزله پدر جامعه‌شناسی است. نگارنده محترم که نوشته حاضر بخشی از پژوهش‌های وی در مقطع دکتری است در این مجال به دنبال آن است تا ضمن تبیین مفهوم دولت و سرشت آن مقصود و جایگاه پدیده جنایی را در فرایند اجتماعی به تصویر بکشد و واکنش اجتماعی در قبال آن را که به شکل کیفر تبلور می‌یابد و در اندیشه دورکیم به مثابه عنصر لاینفک جرم تلقی می‌گردد به دنبال پدیده جنایی به قلم می‌آورد. افزون بر این، وی به نقش و کارویژه دولت در ارتباط با این پدیده پرداخته و با تمرکز بر مقوله تربیت و آموزش بازیگران اجتماعی که در وادی علوم جنایی به منزله تابعان کیفری نمودار می‌گردند، در میان اندیشه‌های فلسفی در این خصوص کتکاش می‌کند و فراخور موضوع به ابعاد اشتراکی و افتراقی اندیشه‌ای دورکیم با پاره‌ای از اندیشمندان نامور در این گستره می‌پردازد. بدین ترتیب، نوشتار حاضر در سه بخش به مفهوم‌شناسی دولت، سرشت و نقش آن (۱)، دولت و جرم (۲) و دولت و مجازات (۳) در اندیشه‌های امیل دورکیم تمرکز دارد.

## ۱. دولت

### ۱-۱. درآمد

در نوشتار حاضر به این مسأله می‌پردازیم که دورکیم چه گونه نقش دولت مدرن را به مثابه اندام<sup>۲</sup> کنترل اجتماعی به تصویر می‌کشد. در نمودار ۱، تلاش ما بر این است که به

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

شیوه‌ای استاتیک، نقش بنیادین دولت را از نظرگاه دورکیم نشان دهیم که در تجسم وجدان جمعی از آن به دست می‌دهد. با این حال، برای درک شرایط اجتماعی‌ای که بر پایه آن، غلبه دولت بر جرم و مجازات را بتوان توجیه نمود، مطالعه و کنکاشی درباره مفهوم دولت (۱-۲)، سرشت<sup>۱</sup> (۱-۳) و نقش<sup>۲</sup> آن در آموزش لازم می‌نماید. آنگاه امید است که روابط میان دولت و جرم و دولت و مجازات بهتر درک گردد.

## ۱-۲. مفهوم دولت از نظرگاه دورکیم: «مفهومی غیرعلمی»

دورکیم برای شکل‌دهی دسته‌بندی قواعد حقوقی - قضایی خود، تقسیم معمول حقوقی به حقوق عمومی و خصوصی را رد می‌کند، همان حقوقی که در نظر، روابط میان فرد و دولت و دیگری، روابط میان خود افراد را به نظم درمی‌آورد. وی می‌نویسد که جملگی حقوق، خاص<sup>۳</sup> اند. به این معنی که «همواره در ارتباط با افرادی است که در قید حیات اند». وانگهی، حقوق، عام<sup>۴</sup> اند، به این معنی که «کارکردی اجتماعی داشته و همه اشخاص - با هر عنوانی - بازیگران و کنشگران جامعه هستند».

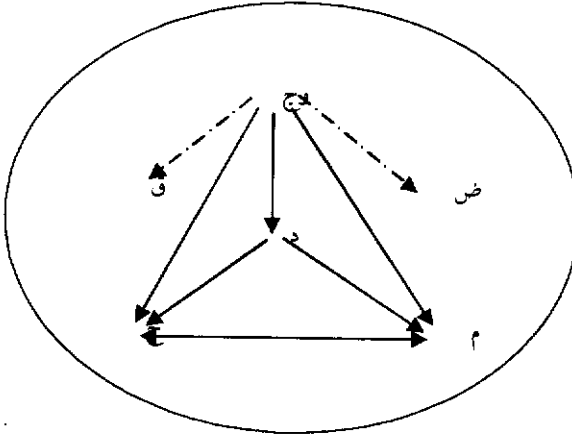
۱. وی برای زیر سؤال بردن مشروعیت این تمایزگذاری با نگاهی پرسش‌گرانه می‌پرسد: «... مگر دولت چیست؛ از کجا آغاز می‌گردد و کجا پایان می‌پذیرد. همگان واقف اند که تا چه اندازه این مساله بحث برانگیز است؛ ایجاد دسته‌بندی‌ای بنیادین بر بنیاد مفهومی بسیار نامعلوم و نه چندان تحلیل شده، دور از موازین علمی است».<sup>(۲)</sup> افزون بر این، وی در کتاب «قواعد» باز این مفهوم را بر اساس اثر بخشی و کارایی علمی به چالش می‌کشد:

«با دانش امروزی نمی‌توانیم سرشت واقعی دولت، حاکمیت، آزادی سیاسی، دموکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم و نظایر آن را باز شناسیم. بدین سان، شیوه ما باید پرهیز از کلیه کاربست‌های این مفاهیم باشد مگر زمانی که از نظر علمی اثبات شوند. این واژگان... حتی اگر مقوله‌هایی مرسوم و دقیقاً معین همگون نباشند باز هم به وفور و با اطمینان بیشتری به کار گرفته می‌شوند، حال این که نه تنها هیچ نقشی در بیداری ما ندارند بلکه ایده‌های گیج‌کننده با آمیزه‌ای از عقاید، پیش‌داوری و عواطف مبهم‌اند».<sup>(۳)</sup>

در نمودار (۱)، ما رابطه اولیه وجدان جمعی (وج) و جرایم (ج) و مجازات‌ها (م) را بررسی کردیم. در این جا حلقه ارتباط مابین نقش اصلی دولت (د) و روابط فعال آن با جرم، وجدان جمعی و مجازات را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. در این میان، قدرت دولت در تقویت هنجارها و آئین‌های حقوقی، نقشی حمایتی برای گسترش دامنه قواعد اجتماعی (ق) و ضمانت اجراها<sup>۵</sup> (ض) ایفا می‌نماید.

دغدغه اصلی دورکیم در رد این مفاهیم غیر علمی از انزوا و جدایی بشر برمی‌خیزد که، به شرحی که گذشت، در تمام جوامع مدرن میوسوم به رشد روزافزون تقسیم کار

1. Nature
2. Role
3. Private
4. Public
5. Sanction



نمودار (۱): جامعه

نمایان می‌شود. از آنجا که دولت در آرایش اجتماعی خود، نه تنها از ضرورت اقتصادی بلکه از الزام اخلاقی نیز متأثر می‌شود، چاره و درمان آن نیز به همین نحو از رهگذر الزامی است که فاصله اجتماعی میان بشر و دولت را کاهش دهد. مساله این است که چه گونه می‌توان این چاره و درمان را شناخت؟

دورکیم در «پیش گفتار» چاپ دوم کتاب تقسیم‌کار به شدت بر نیاز به احیای مفهوم قرون وسطایی و مشارکت گروهی یا گروه حرفه ای تأکید می‌کند. وی برای فعال و پربارتر بودن محیط اجتماعی که مشارکت گروهی ممکن را تسهیل نماید، سخن می‌راند که این مشارکت می‌تواند شرایط اجتماعی بینابینی میان فرد و دولت فراهم می‌سازد؛ شرایط بینابینی که برای سلامتی اجتماعی جوامع نوین ضروری‌اند. ولی به خیال وی، مشارکت مزبور هیأتی از افراد با بهترین کیفیت است که مقررات لازمه و سودمند برای همبستگی اجتماعی را ترویج می‌کنند. زیرا «نه جامعه سیاسی در کلیت آن و نه دولت می‌توانند این کارکرد را به دست بگیرند...»<sup>(۴)</sup>

او در کتاب خودکشی، درصد فاعده‌مندی گروه‌های حرفه ای، دولت اروپایی سده نوزدهم را به باد انتقاد می‌گیرد. وی می‌نویسد: «دولت تفاوت فاحشی با فرد دارد، دولت، دستگاه پرزحمتی است که تنها برای فعالیت‌های کلی و مشخص ایجاد می‌گردد.»<sup>(۵)</sup> دورکیم میان اشکال نابهنجار<sup>۱</sup> ناشی از پیشبرد معمولی و گریزناپذیر تقسیم‌کار (۴-۱-۲-۳) و ضرورت همبستگی اجتماعی<sup>۲</sup>، احیای مشارکت‌های گروهی قدیمی (در کتاب تقسیم‌کار) و افزون بر این، تمرکززدایی (در کتاب خودکشی) را پیشنهاد می‌کند. آنچه که در هر دو این راهکارها مشترک است، تأکید وی بر گروه حرفه ای می‌باشد. از این رو، تنها تمرکززدایی‌ای که بس شماری و افزایش مراکز حیات گروهی را بدون کاهش اتحاد ملی ممکن می‌سازد، تمرکز زدایی حرفه‌ای<sup>۳</sup> است.<sup>(۶)</sup>

در این راه‌چاره به صورت تلویحی، مفاهیم کلیدی خاصی در مورد سرشت جامعه و

1. Abnormal forms
2. Social solidarity
3. Occupational decentralization

نقش دولت وجود دارد که در این میان به نظریه‌های وی راجع به جرم و مجازات ارتباط می‌یابد. آنچه که در این میان قابل توجه می‌نماید، اعتقاد راسخ وی به این گزینه است که مسائل اجتماعی، مسایل سیاسی را پیش‌انگاری می‌کنند، یعنی در اصل، تصور وی از جامعه به منزله یک سازواره، و تصور وی از یک توازن اخلاقی و اجتماعی این مفاهیم در چارچوب هر قاعده یا دسته‌بندی ساده‌ای باشند، کاهش ناپذیراند، بلکه به همان نحو که در آثار دورکیم دیده می‌شوند، در کل این نوشتار یافت می‌شوند. برای نمونه، ما پیش‌تر تلاش کردیم تا مدل جرم، مجازات و وجدان جمعی را به منزله سازوکاری اجتماعی متعادل در طول تاریخ به تصویر بکشیم. طرز تلقی دورکیم از دولت، تدارک همسانی را در بازتاب تاریخی نشان می‌دهد.

یکی از دلایلی که وی برای ضرورت «تمرکززدایی حرفه‌ای» بر آن تاکید ویژه دارد، برای نمونه، با نگرش تعادل که به لحاظ تاریخی تصور می‌گردد، پیوند می‌یابد. بر پایه اندیشه وی، انقلاب فرانسه با نشان‌گذاری افول یا کهنگی‌پذیری<sup>۱</sup> گروه‌بندی‌های اقلیمی قدیمی که پاره‌ای از مقتضیات همبستگی خاص جوامع اروپایی پیش از سده هجدهم را برآورد می‌کرد، به نتیجه رسید. پیش از این، خانواده، قبیله، نظام فئودالی<sup>۲</sup>، روستا و شهر به مانند واحدهای سیاسی، با این مقتضیات و نیازها مواجه بوده‌اند. اما پس از انقلاب فرانسه، تنها ساختار جمعی که از دست تندبادهای جان سالم به دربرد، دولت بود و این امر به واسطه سرشت مقوله‌هایی بود که دولت بر بنیاد آن‌ها، به جذب تمام اشکال فعالیت‌ها که خصنتی اجتماعی داشتند، اقدام نمود، و «از این به بعد با هیچ چیزی جز جریان بی‌ثبات و ناپایدار بشری مواجه نگردید»<sup>(۷)</sup>.

افزون بر این، وی در «اخلاق حرفه‌ای»<sup>۳</sup> متذکر می‌شود که دولت «به مثابه تنها نیروی جمعی موجود...، آثاری را به همراه دارد که هیچ نیروی جمعی‌ای نمی‌تواند از رهگذر نیروی متقابل از این نوع که متکی بر افراد هستند، آن‌ها را از میان بردارد. بر این بنیاد، دولت، نابرابری ستیز<sup>۴</sup> و سزاده می‌گردد. (۸) بدین سان، مفهوم دولت فی‌نفسه غیر علمی است. این مفهوم از رهگذر نیروهای اجتماعی که باید در گستره کارکردی و اندام وارشان درک شوند، از پیش ترسیم می‌شود.

### ۱-۲-۱. دولت به منزله اندام کار ویژه‌ها

لوکس که به برگردان انگلیسی اخلاق حرفه‌ای دورکیم در پاره‌ای موارد به دیده تردید می‌نگرد، معتقد است جامعه سیاسی از نظر دورکیم، جامعه‌ای است که از رهگذر وحدت شمار کم و بیش چشمگیر گروه‌های اجتماعی ثانویه، همراه با اقتداری بی‌همتا<sup>۵</sup> شکل می‌گیرد، اقتداری که تنها بر پایه صلاحیت قدرت مافوق دیگر به معنای واقعی پدید می‌آید.<sup>(۱۰)</sup>

1. Obsolescence
2. Feudal system
3. Professional ethics
4. Leveler
5. Single authority

از دیگر سو، دولت، نه در چارچوب اقتدار یا قدرت و نه اهداف اخلاقی بلکه برعکس در قالب کارویژه<sup>۱</sup> تعریف می‌شود. دولت مجموعه‌ای از گروه‌های خاص است که در اندیشه و عمل به جای و به نیابت از جامعه، ذی صلاح می‌شود.<sup>(۱۱)</sup> افزون بر این، اینکه در نهایت دولت است که معمولاً تعقیب و پیگیری می‌کند و در نتیجه باید تعقیب کند<sup>(۱۲)</sup>، از رهگذر مقتضیات خاص جوامع امروزی مشخص می‌شود؛ مقتضیاتی که دورکیم تا اندازه وافر دیگته شده ارزش‌هایی می‌پندارد که معمولاً خاص این جوامع‌اند.<sup>(۱۳)</sup>

دورکیم در کتاب تقسیم‌کار، به استعاره‌ای زیستی توسل می‌جوید تا نشان دهد که حقوق اداری به همان نحو تبلور می‌یابد که سیستم مغزی- نزاعی در سازمان اجتماعی به کار می‌گیرد.<sup>(۱۴)</sup> این سیستم- یعنی کل قواعد حقوق اجرایی- در آغاز، کارویژه‌های اندام مرکزی و روابطشان و سپس، کارویژه‌های اندام‌هایی که به گونه مستقیم وابسته به اندام مرکزی‌اند، روابطشان با یکدیگر، روابطشان با اندام مرکزی و کارویژه‌های پراکنده جامعه را تعیین می‌کند.<sup>(۱۵)</sup> از این‌رو، دورکیم به لحاظ کارکردی، کارویژه‌ای که مجموعه قواعد حقوق اداری را مشخص می‌کند با کارویژه‌ای که معمولاً به منزله دولت تلقی می‌گردد، همسان می‌پندارد. (این سیستم، در گفتمان رایج، با نام دولت از آن یاد می‌شود).<sup>(۱۶)</sup> (با این حال، در حاشیه می‌توان گفت که یک شخص ممکن است مفهومی در ادبیات مارکسیست، مفهوم «نخبه»<sup>۲</sup> (بوت‌مور<sup>۳</sup>، سی. دیلو. میلس<sup>۴</sup> و میلیباند<sup>۵</sup>) یا «خرده هژمونیک»<sup>۶</sup> را ذکر کند که در چارچوب پرسنل عملی و اجرایی به جای چارچوب صرف کارویژه‌ها تعریف گردد.)

همان‌طور که ویژگی‌های کارکردی و اجتماعی دولت توصیف گردید، ابزارهای اندام‌های پارلمانی- احزاب سیاسی، انتخابات و از این قبیل- از نظر دورکیم، پدیده‌هایی دو چندان صوری و ظاهری می‌شوند که به همان اندازه ممکن است به آسانی زمین‌گیر شده و کارایی‌شان را از دست بدهند، می‌تواند اصلاح و بهبودی اجتماعی را نیز به همراه آورند. آنچه که یک ملت را کمابیش دمکراتیک می‌سازد، میزان و درصدی از شیوه واکنش، سنجش و انتقاد است که نقش صعودی در حیات عمومی بازی می‌کند. بنابراین، رخوت سیاسی<sup>۷</sup>، چنانکه آرون می‌گوید، «از علت همسانی با رخوت اجتماعی یعنی نبود محیط- های ثانویه در میان فرد و دولت سرچشمه می‌گیرد». (۱۷) نظم اجتماعی مستلزم آن است که این محیط‌های ثانویه نظم‌آرایی شوند. یعنی، محیط‌هایی که از پیش، مقارنه یا هماهنگی معمول در سازمان اجتماعی ندارند، باید به این امر واداشته شوند. فعالیت حرفه‌ای، به واسطه عدالت و آزادی می‌تواند با مداخله بشر در تسهیل رشد خود به خودی و طبیعی الزامی گردد. از آنجا که معضل اشکال ناهنجار تقسیم‌کار، از نظر معنایی، ایجاد جوامع

1. Function

2. Elite

۳. توماس بورتن بوت‌مور (۱۹۹۲-۱۹۹۲)، جامعه‌شناس مارکسیست بریتانیایی. (م)

۴. چارلز رایت میلز (۱۹۶۲-۱۹۱۶)، جامعه‌شناس آمریکایی. (م)

۵. دیوید رایت میلیباند (۱۹۶۵)، سیاست‌مدار بریتانیایی. (م)

6. Hegemonic fraction

7. Political malaise

توسعه یافته است، این اشکال فی نفسه باید فراسرشت<sup>۱</sup> مداخله انسانی موردنظر را دریابد. در جوامع فرودست، اعتقادات و عملکردها به تنهایی برای نظم اجتماعی کافی اند. بدین سان، حیات درونی هر مقوله‌ای، به کل با این نظم اجتماعی پیوند می‌یابد. در ثانی، تمام اعتقادات راسخ در این جوامع در نظم مزبور خلاصه می‌گردد؛ سوم اینکه، این اعتقادات و عملکردها، به مثابه بنیادی برای نظم اخلاقی و مذهبی پایدار می‌ماند. در نتیجه، مشکلات ناشی از تقسیم‌کار امروزی مطرح نمی‌گردد. و اگر، به واسطه معیارهای امروزی، نابرابری‌هایی در جوامع فرودست وجود دارد، دورکیم این نابرابری‌ها را به منزله اعضای آن جوامع نه تنها قابل تحمل بلکه طبیعی می‌داند.<sup>(۱۸)</sup> به هر حال، اندام حکومتی دولت امروزی نباید بدون خصلت‌های ملازم و شرایط تکوین آن پنداشته شود. دولت با تقسیم‌کار، نه به منزله بازتابی از آن، بلکه به واسطه ضرورت مکانیکی، رشد می‌کند.<sup>(۱۹)</sup>

«به نحوی که اندام‌ها، با انسجام، یکپارچه و همبسته می‌شوند زمانی که کارویژه‌ها بیش از اندازه تقسیم شده و جزیی‌تر می‌گردند، آنچه که بر یکی اثر می‌گذارد، بر دیگری نیز اثربخش است و رویدادهای اجتماعی - گیرایی کلی‌تری به خود می‌گیرند. در عین حال، با امحای این نوع دسته‌بندی، این کارویژه‌ها آسان‌تر در تمام گستره این بافت و ساختار مشترک یا نظام همگون پراکنده می‌شوند. به این دو دلیل، غالب این کارویژه‌ها در اندام دستوردهنده و راهبر<sup>۲</sup> جامعه ماندگار می‌شوند، اندامی که فعالیت کارکردی غالباً قابل اعمالش با افزایش حجم همراه است، اما فضای عملکردش بیش از این گسترش نمی‌یابد.»<sup>(۲۰)</sup>

افزون براین، «درون این جهان یعنی حیات ملموس و مشخص دولت، بافتی روده مانند وجود دارد، مجموعه‌ای متشکل از اندام‌ها که بدون استقلال کامل از این جهان، با این حال بدون مداخله آن، حتی بدون حداقل اطلاع معمول آن از اینها عمل می‌کنند. این اندام‌ها جدای از گستره عملکرد جهان نامبرده اند، زیرا به دور از آن سر می‌کنند... آنچه که به جوامع سازمان یافته... به مانند تمام سازوارها<sup>۳</sup>، یگانگی و یکپارچگی می‌بخشد، همانا اتفاق نظر خودبه خودی اجزای آن هاست. چنین مسأله‌ای، همان همبستگی درونی است که نه تنها برای عملکرد نظامند مراکز برتر لازم می‌باشد بلکه شرط ضروری آن‌ها نیز به شمار می‌آید؛ زیرا این اندام‌ها جز ترجمانی از این جهان اما به زبان دیگر و، به اصطلاح، نشانه تحقق تام آن نیستند. بنابراین، مغز، یگانگی سازواره را به همراه ندارد اما نمایانگر آن و مبین تحقق تام و تمام آن است.»<sup>(۲۱)</sup>

رابطه حکومت امروزی با جامعه، درست بسان رابطه اندام و نهاد با کارویژه و کل با اجزای خود است. اما این مقوله در شرایط و اوضاع کارکردی به چه معناست؟ دورکیم در مورد پاره‌ای از حوزه‌های اقتصاد سیاسی می‌گوید، دولت - حتی مخالف با فحوای کلی اقتصادهای پسا کثری<sup>۴</sup> - زمانی که کارویژه‌های اقتصادی را سازمان‌دهی می‌کند، به نحو نامناسبی عمل می‌کند. برای نمونه، حکومت نمی‌تواند شرایط و اوضاع بازارهای متفاوت

1. Supra-nature
2. Directive
3. Organisms
4. Post-Keyncsian

اقتصادی را نظم‌آرایی کند، قیمت کالاها و خدمات را ثابت نگه دارد یا تولید را در فراز و نشیب نیازهای مصرف‌کنندگان نگه دارد.<sup>(۲۲)</sup> از سوی دیگر، دولت دارای نقش کاملاً مشخص در آموزش و نظارت بر اجتماعی‌شدن شهروندان خود می‌باشد. برای درک این که چه گونه وی به این تفاوت‌گذاری نایل آمده ما به این مسأله می‌پردازیم که چه گونه وی رابطه میان دولت و فرد را به تصویر می‌کشد.

### ۲-۲-۱. دولت و الزام فردی

در کتاب تقسیم‌کار سه شکل ناهنجاری تقسیم‌کار مرسوم به شرایط آنومی، نابرابری<sup>۱</sup> و سرخوردگی<sup>۲</sup> وجود دارند که جملگی از کارویژه‌های ناهماهنگ نشأت می‌گیرند. کارگران متخصص در اوضاع بهنجار، به طور معمول، ملزم به کار و تعامل پایدار با یکدیگرند. با این حال، به واسطه این تعامل، کارگر مزبور منزوی می‌شود. اما دورکیم به اصرار می‌گوید که کارگران از رهگذر تقسیم‌کار نه خوار و پست می‌شوند و نه بی بهره از صفات انسانی. در واقع امر، وی هرگز وجود یک متخصص یا آموزش عمومی را برای رفع این حس جدید کارکر لازم نمی‌داند. بلکه برعکس، کافی است که کارگر کار خود را بداند، کافی است که او در مواردی به نتیجه‌ای برسد که کمابیش به طور مشخص تصور می‌کند.....، کافی است تا اندازه‌ای افق اجتماعی را در این مورد دریابد که فعالیت‌های وی دارای هدفی فراتر از خود آن اعمال‌اند.<sup>(۲۳)</sup>

در واقع، اگر اقتصاددانان، تقسیم کار را تنها به شرایط تولیدی محدود نکرده اند، واقف براین امر بوده‌اند که تماس کافی فرد با هم نوعان خود، بر پایه شرایط و اوضاع بهنجار، شرط کافی تقسیم‌کار و منبعی برای همبستگی است. از این رو، یک وضعیت بهنجار وجود دارد که بتواند با وضعیت آنومی که از بافت ناهنجار تقسیم‌کار ناشی می‌شود، مقابله نماید. ایجاد محیطی بهنجار و درخور مستلزم وجود مقررات و نظاماتی است که با کارویژه‌های تخصصی کارگران همگون باشد. اما از این حیث، اندام حکومتی نمی‌تواند کارآیی و اثربخشی مشارکت گروهی را از رهگذر آماده‌سازی و پیش‌بینی این مقررات منعکس نماید. در مورد گزینه دوم، نابرابری به دو شکل می‌تواند نمود یابد: هنگامی که توزیع استعداد طبیعی با توزیع کارکردهای اجتماعی قابل درک نیست<sup>(۲۴)</sup>، و زمانی که قراردادهای اقتصادی و بازرگانی بر مبنای ارزشی که تعادل اجتماعی به واسطه ضوابطشان به آن‌ها می‌بخشد، منعقد نمی‌شوند.<sup>(۲۵)</sup>

۱. در این مورد، الزام به تنهایی کمابیش خشونت‌آمیز و کمابیش مستقیم. کارگر را به انجام وظیفه‌اش ناگزیر می‌سازد.<sup>(۲۴)</sup> دورکیم می‌گوید که معمولاً بشر خیر و سعادت را با پی‌بردن به سرشت خویش درمی‌یابد، نیازهایش مرتبط با امکانات و استطاعتش هستند. بدین سان، در این سازواره، هر اندام به همان اندازه طعام می‌طلبد که نیازمند آن است.<sup>(۲۵)</sup> این لازمه که رابطه تنگاتنگی با ایده کارایی شرایط اجتماعی برای شکل‌گیری و تکوین خود انگیختگی درونی در وضع طبیعی دارد، دورکیم را به راهکار خوش‌بینانه ای سوق می‌دهد. مقررات و نظامات متناسب می‌تواند این الزام را برای کارکنان

1. Incquality

2. Frustration

برجسته کند و وانگهی، شرایط را برای شایسته‌سالاری<sup>۱</sup> فراهم می‌کند؛ شایسته‌سالاری ای که در آن، تعادل میان سرشت افراد و کارویژه‌های اجتماعی تبلور می‌یابد. اما از آنجا که خواسته‌های افراد فراتر از قابلیت‌های شان است، وی این خواسته‌ها را نه تنها در زمره استثنا بلکه در زمره خواسته‌های بیمارگون دسته‌بندی می‌کند.

۲. برای زمینه‌سازی شایسته‌سالاری که در آن افراد بتوانند استعداد‌های خاص خود را توسعه دهند، شرایط خارجی تضاد باید همسان گردد.<sup>(۲۶)</sup> به این معنی که برای جلوگیری از بی‌اعتباری همبستگی اندام وار، تمام نابرابری‌های خارجی باید ریشه‌کن شود.<sup>(۲۷)</sup> اما این امر چه‌گونه محقق می‌گردد؟

برای اینکه قراردادهای خدماتی عادلانه تلقی شوند، باید دارای ارزش اجتماعی همسان باشند.<sup>(۲۸)</sup> قراردادی که در آن بهای کالا هیچ ارتباطی با هزینه‌ها و خدمات لازمه برای آن ندارد، قراردادی ناعادلانه است.<sup>(۲۹)</sup> به طرز بنیادی‌تر، دورکیم می‌پذیرد که ثروت و فقر بدون وجود قراردادهای ناعادلانه، تبلور نمی‌یابد.<sup>(۳۰)</sup> به دیگر سخن، ثروت (تمول) و امکانات موروثی، ناعدالتی را پرورش می‌دهد و از آن حمایت می‌کند. با این وجود، در جوامع کمتر توسعه یافته، با این که وجدان جمعی شدید است، قراردادهای کمتر و نادرتراند. در این زمینه، عقاید مشترک است که حس بی‌عدالتی و نابرابری را از بین می‌برد، همان احساسی که این وضعیت را در جوامع پیشرفته‌تر ناعادلانه می‌خواند.

تا این جا که همه چیز به خوبی پیش رفته است. اما یک پرسش همچنان باقی است: ارزش اجتماعی چیست؟ و چه‌گونه می‌توان از آن به منزله یک حد وسط مبادله استفاده کرد؟

«در یک جامعه معین، هر موضوع مبادله‌ای، همواره، دارای ارزشی معین است که ما به ارزش اجتماعی<sup>۲</sup> آن تعبیر می‌کنیم. این ارزش بیانگر کمیت کار مفیدی است که آن شیء به همراه دارد. تا این جا باید دریافت که، نیروی کار لازم و کامل، تمام نیروی آن شیء نیست بلکه آن بخش از توان موجود در آن است که آثار اجتماعی مفید به همراه دارد یعنی، آثاری که پاسخگوی نیازهای بهنجار باشد. اگر چه این تعداد از نظر ریاضی نمی‌تواند محاسبه شود ولی هیچ از واقعیت آن نمی‌کاهد. به سادگی می‌توان دریافت که کمیت مزبور و تغییرهای آن تابع کدام شرایط اصلی است. مهم ترین شرایط نامبرده عبارت اند از میزان تلاش‌های لازم برای تولید آن شیء، نیازهایی که با آن شیء می‌توان آن‌ها را برطرف نمود و سرانجام، میزان رضایت بخشی‌ای که به همراه می‌آورد.»<sup>(۳۱)</sup>

پیش‌تر، از اشکال سه‌گانه ناهنجار تقسیم کار یعنی آنومی، نابرابری و سرخوردگی، دو مورد نخست را به نحوی که میان فرد و دولت اعمال می‌گردد، بررسی کردیم. مورد سوم از نبود هماهنگی کارویژه‌ها سرچشمه می‌گیرد، آن زمان که تقسیم کار چندان توزیع نشده و ترکیب بسیار ناقصی را به بار می‌آورد.<sup>(۳۲)</sup>

این مساله موجب وضعیتی ناسالم شده و در واقع، ممکن است کار خود قدرت حاکم و هدایت‌گر باشد<sup>(۳۳)</sup> برای پایان‌دادن به این وضعیت، باید اقدامی نظامند برای کاهش اتلاف و افزایش فعالیت عملی کارگران صورت داد.<sup>(۳۴)</sup> زمانی که هماهنگی ایجاد شود، کارگران

1. Meritocracy

2. Social value



از آن پس حس می‌کنند که میان کارویژه هایشان، وابستگی متقابل وجود داشته و در نتیجه همبستگی بیشتری به وجود می‌آید.

### ۳-۱. دولت و وضع طبیعی

دورکیم در تقسیم کار اجتماعی میان الزام<sup>۱</sup> و مقررات (نظامات)<sup>۲</sup> تمایز قائل می‌شود. وی معتقد است که آزادی، محصول مقررات و عمل اجتماعی است: یعنی از رهگذر استیلای اجتماعی بشر بر عوامل طبیعی محقق می‌گردد و آن را جز در طبیعت نمی‌توان یافت. بشر با درک اجتماع خود، نظم اجتماعی طبیعی را شکل می‌دهد، نظمی که حاکم بر طبیعت است، نابرابری هایش را نمودار می‌سازد و به آزادی و عدالت انسانی که جامعه تنها از رهگذر مقررات انسانی لازم می‌تواند آن‌ها را حفظ نماید، نظم می‌بخشد.<sup>(۳۵)</sup> با این وجود، دورکیم در کتاب «قواعد روش جامعه‌شناسی»، به نشانه تأیید، واژه «الزام» را به مثابه نیروی طبیعی بکار می‌برد.<sup>(۳۶)</sup> استفاده از این واژه در این جا از یک سو، به جهت تمایز مفهوم طبیعت از نظر وی با نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی<sup>۳</sup> نظیر هابز و روسو<sup>۴</sup> (الف) و از سوی دیگر با اقتصاددانان است(ب).

الف) دورکیم می‌گوید، از دیدگاه هابز و روسو، گسستی در پیوند و انسجام مابین فرد و جامعه وجود دارد.<sup>(۳۷)</sup> به دیگر کلام، هر دوی هابز و روسو، بشر را به منزله موجودی به ذات سرکش در حیات گروهی و مشترک می‌انگارند. اهداف اجتماعی مخالف با اهداف فردی‌اند و برای اینکه جامعه مدنی پدیدار گردد، فرد باید ملزم گردد. برای نمونه، هابز که در دوران جنگ‌های مدنی انگلیس می‌زیست، در کتاب «لویاتان»<sup>۵</sup> (۱۶۵۱) قلم می‌راند که افراد با خود قرارداد می‌بندند و همه حقوق حاکمیت خود را به حاکمی مطلق واگذار می‌کنند که از این پس، بانی و منشأ جملگی اخلاقیات است. از نظرگاه هابز، این امر تنها رهگذری است که بشر می‌تواند بدان سان، حیات خویش را هماهنگ سازد و از ناعدالتی‌های تحمل‌ناپذیر خاص طبیعت ددمنش رها یابد. ماکیاوولی که شاهد انهدام نظم قرون وسطایی در ایتالیا شمالی بود، در کتاب «شهریار»<sup>۶</sup> اذعان می‌دارد که حاکم یک دولت باید قدرت و اختیار نامحدودی برای خود به ارمغان آورد و (به خاطر حقوق و اتحاد ملی منظم) تمام ملاحظیات اخلاقی را از فنون سیاسی خارج کند. با این حال، روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» چنین می‌نگارد که حکومت از رهگذر توده‌ها شکل گرفته و نشأت می‌گیرد. هر دوی حکومت و پادشاه، تنها عوامل اراده کلی افراد اند، افرادی که با این حال حقوق خود را به صورت مطلق به آن واگذار می‌کنند. از دیدگاه دورکیم نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی به دلایلی چند در اشتباه‌اند.

1. Constraint
2. Regulation
3. Social contract

۴. ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲)، فیلسوف جوانی که امروزه بخشی از سویس است.(م)

5. Leviathan
6. prince

نخست اینکه، اخلاق، واژه‌ای قدرت آگین نیست. از نظر وی، این واژه به مفهوم پیوند فرد با گروه و تغییر همگون با همبستگی آن است. از این رو، اخلاق، یکی از شرایط ضروری وجود جامعه است.<sup>(۳۸)</sup> مقصود دورکیم این است که بشر تنها به واسطه حیاتش در جامعه، موجودی اخلاقی است.<sup>(۳۹)</sup> در نتیجه، جامعه، پدیده‌ای طبیعی<sup>۱</sup> و اخلاقی<sup>۲</sup> است. هنگامی که ما از حقوق و اخلاق صحبت می‌کنیم، خواه آن را دریابیم یا خیر، از کلیت قید و بندهایی صحبت می‌کنیم که ما را به جامعه پیوند داده و متعهد می‌کند - موجودی که یگانگی و مجموعه یکپارچه‌ای از افراد را در برمی‌گیرد.<sup>(۴۰)</sup> پس، وضع طبیعی، آنگونه که فیلسوفان سده هیجدهم به تصویر کشیدند، در واژگان دورکیمی، گرچه ضد اخلاقی<sup>۳</sup> نیست، خارج از مقوله اخلاق<sup>۴</sup> است.<sup>(۴۱)</sup>

در ثانی (و افزون بر این)، این دو فلسفه دان که فرد را به منزله یگانه واقعیت قلمرو انسانی قلمداد می‌کنند، کاملاً در اشتباه‌اند.<sup>(۴۲)</sup> بلکه درست برعکس، جدای از تشدید امیال طبیعی فردی، وظیفه دولت، سازمان‌دهی و نهادینه کردن الزام فردی است.

در تعبیر هابز و روسو، سرشت اجتماعی در خور اخلاق مغفول مانده و هر دو، آن را نادیده گرفته‌اند. از نگاه آن‌ها، دولت دستگاهی ساخته بشر است. دولت از رهگذر اراده بشر شکل می‌گیرد، اراده‌ای که می‌تواند آن را دگرگون کرده و تغییر شکل دهد. از نظر گاه دورکیم، بشر نمی‌تواند با یک ماشین ساخته خود قرارداد ببندد، ماشینی که غایت واقعی‌اش، استیلا بر بشر و مجبور کردن وی است.<sup>(۴۳)</sup>

ب) از سوی دیگر، اقتصاددانان (که مقصود دورکیم، حامیان اقتصاد آزاد<sup>۵</sup> است) کاملاً از قوانین طبیعی خاص جامعه غافل نبوده‌اند. بلکه برعکس، این امر منشأ و مبنای آرمانشان است. از نظر آن‌ها، جامعه، پدیده‌ای طبیعی است و حیات اجتماعی اساساً ارتجالی و خودانگیز.<sup>(۴۴)</sup> به نگاه آن‌ها (و همچنین اسپنسر)، سازمان و ترکیب اجتماعی جامعه مدنی از امیال و غریزه‌های اعضای آن نشأت می‌گیرد. و اگر این امیال به تنهایی باقی بمانند، بدون تردید به مانند نیروهای بازار، بر یک تعادل و موازنه استوار می‌گردند. پس، با این فرض که بشر، گرایش طبیعی به مذهب، سیاست، تجارت و امثال اینها دارد، میزان هماهنگی اجتماعی می‌تواند با حداقل الزام حاصل شود. از حیث اقتصادی، از ماندگاری و تداوم اقتصادهای آزاد سده بیستم و بیست و یکم به ویژه از رهگذر سیاست‌های پولی میلتون فریدمن<sup>۶</sup> و مکتب شیکاگو<sup>۷</sup> پشتیبانی می‌شود و انتقاد دورکیم (و مارکس<sup>۸</sup>) بر سیاست اقتصاد آزاد، چندان که در آستانه

1. A natural
2. A moral
3. Immoral
4. Amoral
5. Laissez-faire
6. Milton Friedman
7. Chicago School

سده هیجدهم بسیار رایج می‌گردد، با پیشرفت های بعدی در اواخر این سده یا پس از این، مورد حمایت قرار نمی‌گیرد.

دورکیم در جای دیگری از قواعد روش جامعه‌شناختی به نحو مناسب تری از اقتصاددانان به سبب شیوه‌های قیاسی و استنتاجی‌شان<sup>۱</sup> انتقاد می‌کند. برای نمونه، نظریه ارزش<sup>۲</sup>، به منزله بنیادی‌ترین نظریه اقتصادی، به وضوح بر پایه اصول استنتاجی شکل می‌گیرد.<sup>(۴۵)</sup> و قانون مشهور عرضه و تقاضا هرگز به صورت استقرایی شکل نگرفته است.<sup>(۴۶)</sup> افزون بر این، هنگامی که قانون عرضه و تقاضا، قیمت را تعیین می‌کند، این قیمت نارس باید مرتبط با ارزش اجتماعی باشد،<sup>(۴۷)</sup> حتی اگر به هیچ وجه همسان ضرورتی نباشد که قوانین طبیعی راستین بر آن صحنه می‌گذارند.<sup>(۴۸)</sup>

آنچه که دورکیم فراوان مغتنم می‌شمرد، حقوق طبیعی<sup>۳</sup> است. مقصود وی از حقوق طبیعی یک شیوه معین استقرایی<sup>۴</sup> رفتاری در طبیعت است. در این جاست که اقتصاددانان به بن بست می‌رسند: برای اینکه حقوق‌شان تنها منوط به قواعد حکمت عملی‌اند که به طرز کمابیش معقولی، به منزله جلوه و تجلی بارز واقعیت نمودار می‌شوند - تنها بدین سبب که، به درستی یا اشتباه، تصور می‌شود که این اندرزاها به واقع از قاعده میانگین افراد در میانگین موارد پیروی می‌کنند.<sup>(۴۹)</sup> اقتصاددانان به اشتباه، نگرش‌های زیر را به نحوی که مطرح می‌شوند، پی می‌گیرند - این ایده که بشر، ارزش (که دست نیافتنی است)، «مفاهیم ایده‌آل اخلاقی» و «ایده سودمندی یا ثروت»<sup>(۵۰)</sup> را پدید می‌آورد؛ در حالی که آنچه در حقیقت مطرح می‌گردد، به ترتیب ارزش‌های شکل گرفته در جریان روابط اقتصادی، «کلیت قواعدی» است که در واقع تعیین‌کننده رفتارند و اعضای سازمان اقتصادی می‌باشند.<sup>(۵۱)</sup>

افزون بر این، «حتی با فرض این احتمال که حیات اجتماعی تنها تجلی ایده‌های خاص است، این ایده‌ها مستقیماً مطرح نمی‌شوند و به صورت مستقیم تصورپذیر یا قابل شناسایی نیستند، بلکه تنها از طریق واقعیت پدیده‌ای قابل تشخیص‌اند. ما مقدماً نمی‌دانیم که آیا ایده‌ها، بنیاد مقبولیت‌های مخالف حیات اجتماعی را شکل می‌دهند یا این که جسی هستند. تنها پس از ریشه‌یابی آن هاست که می‌توانیم شناسایی کنیم که از چه رو ظهور و بروز می‌کنند.»<sup>(۵۲)</sup>

پس همان گونه که مفهوم جامعه به منزله پدیده‌ای طبیعی از رهگذر دو مکتب فکری یعنی نظریه پردازان قرارداد اجتماعی و اقتصاددانان حامی سیاست اقتصاد آزاد روشن می‌شود، این تصور به ترتیب، سوء تعبیر نقشی است که الزام اجتماعی باید بر فرد اعمال کند. نظریه پردازان قرارداد اجتماعی، تا آنجا که این الزام را مصنوعی و در نتیجه قهری می‌پندارند، کاملاً در اشتباه‌اند. وانگهی، چون نبود الزام اجتماعی را به نشانه هدایتگر نظم طبیعی می‌انگارند، باز در اشتباه‌اند. با این که در اشتباه نخستین، الزام به منزله ابزاری غیر طبیعی است، در اشتباه بعدی، الزام به منزله ابزاری مفید می‌باشد که حتی موقعی که به

1. Deductive
2. Theory of value
3. Natural law
4. Inductive

نحو بسیار نامحسوس هم بکار گرفته شود، دیدگاه اشتباه‌شان در مورد وضع طبیعی تبلور می‌یابد. افزون بر این، هیچ مکتبی (به استثنای روسو)، نظام اجتماعی را به واسطه علل خاص خود به مثابه موجودی مستقل محسوب نمی‌کند.<sup>(۵۳)</sup>

به نگاه دورکیم الزام نه تنها خصلت جملگی واقعیت‌های اجتماعی است بلکه پدیده‌ای اخلاقی و طبیعی نیز به شمار می‌آید. از این رو، الزام از تدابیر عالمانه بر می‌خیزد. خواه تدابیری مقدر باشد که برای سرپوش گذاشتن تله‌هایی پیش‌بینی شده است که افراد از رهگذر آن‌ها، خود را به دام می‌اندازند،<sup>(۵۴)</sup> و خواه تدابیری که با استفاده از هنر و مهارت افراد به واسطه اراده آزاد کامل‌شان پیش‌انگاری می‌شوند.<sup>(۵۵)</sup>

در مقابل، الزام اجتماعی تنها از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که فرد نیرویی را پیش روی خود می‌بیند که برتر از اوست و نزد آن، سرتعظیم فرو می‌آورد. این نیرو، نیروی به تمام طبیعی است؛ این نیرو، از ژرفنای واقعیت برمی‌خیزد و «محصول ضروری علل معین» است<sup>(۵۶)</sup> بشر با آگاهی از وابستگی و مادونی<sup>۱</sup> وضعیت طبیعی (خواه از رهگذر دین یا علم)؛ با وقوف بر سرشت اخلاقی و فکری این پیوند اجتماعی، با اطلاع از سرشت اخلاقی و فکری برتری، توانگری، پیچیدگی و دوام اجتماعی بر فرد و از این رو، با انعکاس این وضعیت طبیعی، هم انقیاد و فرمانبریش از جامعه و هم عملی کردن آن را در جامعه درمی‌یابد. این درک و فهم با احساسی که بشر به فرهنگ و در آن واحد، علقه و احترام به برتری<sup>۲</sup> اخلاقی و فکری دارد، همگون و سازگار می‌گردد. با این توصیف، این نیرو از نظر دورکیم به مثابه یک «الزام بهنجار»<sup>۳</sup> تبلور می‌یابد؛ با این که نیرویی که یک شخص بر دیگری اعمال می‌کند، منحصر به این است که وی نیرومندتر یا غنی‌تر باشد، به نظر دورکیم، اگر این توانگری، به خصوص، ارزش اجتماعی وی را نمودار نسازد، ناهنجار بوده و تنها از رهگذر خشونت می‌تواند ماندگار باشد.<sup>(۵۷)</sup>

با این بیان که حیات اجتماعی، طبیعی است، می‌توان دریافت به این دلیل صبیعی است که حیات اجتماعی به صورت مستقیم از وجود جمعی، که وجودی به شخصه است، سرچشمه می‌گیرد؛ وانگهی، بدین سان طبیعی است که از یک فرایند خاص تربیتی نشات می‌گیرد که افراد در تماس با هم متحمل می‌شوند.<sup>(۵۸)</sup> از رهگذر این فرایند هر دوی نیروهای همزاد و متضاد «الزام» و «خودانگیختگی»<sup>۴</sup> در مقام عناصری آگاه بخش و بسط‌دهنده خودآگاهی ظاهر می‌شوند.

این هم از جایگاه الزام در طرح کلی دورکیم. اما این خودانگیختگی چه گونه تبلور می‌یابد؟

در جوامع فرودست، هنگامی که حقوق کیفری در چارچوب مذهب، منبع اولیه الزام است، خودانگیختگی فرد از رهگذر غرابت<sup>۵</sup> عقاید و اعمالی که افراد بی‌چون و چرا و بدون تأمل به آن‌ها وفادار می‌مانند، محدود می‌شود. و تا جایی که این عقاید غلبه دارند،

1. Inferiority
2. superiority
3. Normal constraint
4. Spontaneity
5. Peculiarity

شخصیت در این فراخنا وجود ندارد. از دیگر سو، در جوامع امروزی، زمانی که تقسیم‌کار به واسطه برتری خود انگیزختگی فردی فراهم می‌گردد، همبستگی از رهگذر یک اخلاق علمی و غیر مذهبی که نقادانه و فکورانه است، سامان می‌یابد.

#### ۴-۱. دولت و تربیت

آیا بشر نیاز به تربیت دارد و آیا این تربیت به وسیله دولت می‌تواند فراهم گردد؟ از آنجا که تقسیم‌کار پدیده‌ای اخلاقی است و از آنجا که دولت (به مفهوم رایج در واژگان کارکردی و اندام وار)، تنها برابند طبیعی و مکانیکی آن است<sup>(۵۹)</sup>، روشن است که دولت می‌تواند اقتصاد و نیز هرگونه تغییر و اصلاح دیگری را فلج کند یا ترغیب کند. از این منظر است که دورکیم از مداخله دولت در تربیت دفاع می‌کند.

دورکیم چنان ارسطو می‌گوید که بشر باید سرشت خود را آنگونه که بشر است، در یابد.<sup>(۶۰)</sup> چنین اظهارنظری این پرسش را به همراه دارد که چه گونه؟ در جوامع پیشرفته، بشر به منزله اندامی اجتماعی محسوب می‌شود و رسالت راستین وی، ایفای نقش خود به منزله اندامی اجتماعی است.<sup>(۶۱)</sup> دولت در تحقق این امر به وی یاری می‌رساند. با این که «خود انگیزختگی کامل» نمی‌تواند در هر جایی تحقق یابد، کار اجباری می‌تواند اجتناب گردد یا دست کم کاهش یابد. یک تعادل زمانی میان اندام و کارویژه تبلور می‌یابد که منجر به اجباری غیر ضروری می‌گردد. دورکیم می‌نویسد آنچه که در واقع موجب الزام می‌شود، ناممکن بودن ایجاد تضاد به صورت خود به خودی و نپذیرفتن حق مقابله است.<sup>(۶۲)</sup>

دلیل دیگری که بر چرایی نیاز بشر به تربیت صحنه می‌گذارد، نقش وی در جامعه است. از یک سو، جامعه خود با لوح سفیدی<sup>۱</sup> در همه نسل‌های جدید مواجه می‌گردد که باید آن را از نو بسازد.<sup>(۶۳)</sup> از سوی دیگر، دورکیم بر این اندیشه است که هر فردی، یک موجود دو پهلو، یعنی یک «من» و یک «ما» است. در جامعه فرد باید تعادل شناختی و عاطفی را دریابد. پریستنی اذعان می‌دارد که این دو پهلوئی در بشر یک تقارن است نه یک تضاد (تناقض).<sup>(۶۴)</sup> این دو جوهره در هر یک از ما متمایز می‌ماند.<sup>(۶۵)</sup> براین اساس، جامعه نیازمند آن است که اعضای خود را تربیت دهد، زیرا بشر به طور خود انگیز، به سمت قدرت سیاسی، رعایت دیسپلین اخلاقی، پایبندی به خویش یا از خود گذشتگی تمایل ندارد.<sup>(۶۶)</sup> در واقع دورکیم اعتقاد دارد که فردگرایی افراطی به مرور زمان در فرانسه رشد نموده و نیازمند این است که از رهگذر تقویت روح (جوهره) همنشینی و پیوند واریسی گردد.

از این رو، مسأله تعلیم و تربیت، مهارت‌های اجتماعی خاصی را در کودکان هر نسل جدید برمی‌انگیزد و بسط می‌دهد که مطلوب جامعه به منزله یک کل و محیط خاصی است که فرد تعیین می‌کند.<sup>(۶۷)</sup> با این وصف، تعلیم و تربیت تنها امری شخصی و محلی نبوده<sup>(۶۸)</sup>، بلکه مخصوص والدین و خانواده نیز هست.<sup>(۶۹)</sup> تربیت، کارکردی جمعی دارد، آن زمان که خانواده وامانده و ناکام می‌ماند، و کارکردی طبیعی دارد، آن هنگام که دولت دخالت کرده و با والدین مجنون احوال<sup>۲</sup> برخورد می‌کند.<sup>(۷۰)</sup>

دولت برای این که همواره «معلم ایده‌ها بماند»، تکلیفش، تعلیم احساساتی است که

1. Tabular rasa

2. Loco parents

باید به کودک القا نماید تا خود را به محیطی که در آن زیست می‌کند، سازگار سازد.<sup>(۷۱)</sup> کارایی و اثربخشی نظام پاداش‌ها و مجازات‌ها این پیش‌بینداری است که به کودک حس وظیفه، کرامت و خود احترامی می‌بخشد. این همسازی بسیار دقیق کودک، همان گونه که برای بزرگسال نیز صدق می‌کند، حس تکلیفی است که تنها معلمان و والدین می‌توانند انتقال دهند:

«بدین سان، نیرو و توان اخلاقی، کیفیت حاکم بر تربیت‌دهنده است. به همین دلیل، از رهگذر این توان است که تکلیف<sup>۱</sup> برای او، تکلیف می‌گردد. آنچه که این کیفیت خاص وی را پدیدار می‌سازد، طنین الزامی‌ای می‌باشد که بدان واسطه، وی، وجدان‌ها را خطاب می‌کند، طینی که از اراده و خواسته‌های الهام می‌گیرد و محصول داوری‌های اوست. بنابراین ضروری می‌نماید که چنین الزامی به وسیله شخص تربیت‌دهنده انتقال یابد.<sup>(۷۲)</sup>»

نیرو و توان اخلاقی معلمان مکتبی دو شرط را پیش می‌کشد: یک، وی باید از اراده لازم برای ایجاد اعتقاد در کودکان برخوردار باشد و دوم، اعتقاد راسخ به خود داشته باشد که می‌تواند آن را انتقال دهد.<sup>(۷۳)</sup> با این همه، وی باید به اهمیت کار خود واقف بوده و بدان باور داشته باشد. زیرا این نیروی (اخلاقی) که وی از آن برخوردار می‌گردد، تنها از اعتقاد درونی برمی‌خیزد. از نظرگاه دورکیم، تعلیم و تربیت، بیشتر یک شغل<sup>۲</sup> است تا یک پیشه و حرفه<sup>۳</sup> صرف. همانطور که یک کشیش، مفسر خدای خود است، معلم نیز مفسر ایده‌های اخلاقی‌تر زمان و عصر خود است.<sup>(۷۴)</sup>

با این توصیف، در می‌یابیم که نیروی مزبور نیازمند خشونت یا سزادهی نیست. به واقع با زبان دقیق‌تر، تمایزی میان ترس از تأدیب<sup>۴</sup> و رعایت این نیرو نیست. زیرا تأدیب تنها در صورتی ارزش اخلاقی دارد که عادلانه تلقی شود، حتی از نظر تأدیب‌کننده. لیکن در عوض مستلزم این است که نیرو و قدرت مجازات‌گر، از پیش به منزله نیروی مشروع و قانونی شناسایی شده باشد.<sup>(۷۵)</sup> به مثابه استنباطی مستقیم از نظریه کفاره انگار<sup>۵</sup> مجازات دورکیم در سطحی کلان، می‌توان گفت که وی آن نوع مجازات مدرسی را در نظر دارد که از دانش واژه‌ای قطعی و مسلم‌تر، اگر نه جزمی، برخوردار باشد. دورکیم در گستره‌ای کلان، چستی مجازات را توصیف و تحلیل می‌کند. در نگاهی مدرسی و مکتبی، دانش واژگان وی به ندرت تجویزی هستند. وی در کتاب **تربیت اخلاقی** قلم می‌راند، جوهر مجازات آن است که مناسب‌ترین سرزنش را در گویاترین اما دست کم پرهزینه‌ترین شیوه ممکن به کار گیرد.<sup>(۷۶)</sup> مجازات باید به جای رعب و وحشت، «بازگویی و تأیید دوباره این الزام را در زمانی که نقض می‌گردد...» نشان دهد.

مجازات حس تکلیف را تقویت می‌کند.<sup>(۷۷)</sup> به ویژه در کلیه مجازات‌هایی که جرم آنها کشش به گمراهی و از راه به در کردن دارند. افزون بر این، جملگی مجازات‌های دیگر که حس تکلیف را ارتقا نمی‌بخشند، باید ممنوع شوند.<sup>(۷۸)</sup>

1. Duty
2. Vocation
3. Profession
4. Chastisement
5. Expiative theory of punishment

دورکیم در کتاب تربیت و جامعه‌شناسی می‌گوید که «همانطور که جرم‌شناسی بزرگسالان وجود دارد، جرم‌شناسی کودک نیز وجود دارد که پژوهش آن مستلزم یک سری آمارهای مدرسی مناسب است. و از آنجا که در هر مکتبی یک دیسیپلین، یک سیستم پاداش‌ها و مجازات‌ها وجود دارد»... «کلیه پرسش‌هایی که در مورد جرایم بزرگسالان مطرح می‌شود، در این زمینه نمی‌تواند به همان مفیدی مطرح گردد.»<sup>(۸۰)</sup> علاقه جامعه‌شناسانه وی، به مانند همیشه، تبیین نوع و کارکرد نهادها و در این مورد، نهاد تعلیم و تربیت است. اهمیت این رویکرد تاریخی در مطالعه مجازات از رهگذر این واقعیت نمایان می‌شود که وی در کتاب **تربیت اخلاقی**، تاریخ و پیشینه مکتبی را در اروپای غربی به نحوی ریشه‌یابی می‌کند که دربارهٔ مجازات مرگ<sup>۱</sup> در قوانین انجام داده است. او در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی با ایجاز تمام قلم می‌راند، از آنجا که هدف تربیت، دقیقاً اجتماعی کردن بشر است، فرایند آن و شیوه‌های آن در یک کلام، اسلوبی تاریخی به دست می‌دهد که در آن، موجود اجتماعی شکل می‌گیرد.<sup>(۸۱)</sup>

بی‌تردید، منطق قوی‌تری میان تئوری تربیتی دورکیم و جرم‌شناسی او وجود دارد. همانطور که پارسون سخن می‌راند، تصور دورکیم از الزام در نوشتگان مربوط به تعلیم و تربیت وی از یک نیروی اخلاقی سرچشمه می‌گیرد. این نیرو از رهگذر تمرکزگرایی هنجارها<sup>(۸۲)</sup> در طیف سیاسی وسیع‌تری از جرم‌شناسی ناب القا می‌شود. با این حال، ایراداتی بر این مدل مکتبی وارد است. بر بنیاد این فکر، مقصود دورکیم به منزله یک مربی (معلم) هرگز ایجاد اهداف ملی ناظر بر اهداف بشر نبوده است.<sup>(۸۳)</sup> شاید هم چنین باشد. اما نیزان<sup>۲</sup> به شکل دلنشینی به این واقعیت اشاره می‌کند که دورکیم پس از مرگ به طور کامل از عهدهٔ تکلیف حمایت از طبقه متوسط که در زمان حیاتش تعهد کرده بود برآمد...<sup>(۸۴)</sup>

## ۲. جرم و دولت

### ۲-۱. درآمد

دورکیم در جرم‌شناسی کودک نیز به مانند جرم‌شناسی مرسوم (بزرگسالان) اظهار می‌دارد که مجازات در راستای حمایت و ماندگاری پاره‌ای از اخلاقیاتی توجیه‌پذیر است که معلم نباید اجازه دهد ضعیف شوند. و از آنجا که معلم دیدگاه اخلاقی خود را با اعتقاد و ایمان راسخ و با وقوف بر اهمیت نقشی که برعهده دارد، مطرح می‌کند، وجدانش به نحو گریزناپذیری از وجدان جمعی نشأت می‌گیرد. معلم برای تأیید قاعده نقض شده از رهگذر جرم شاگرد، مجازات می‌کند. این مسأله را لوکس اینگونه نقل می‌کند:

«یک عمل مادی مبین حالتی درونی است؛ این یک نمادسازی<sup>۳</sup> است، شیوهٔ بیان خواه از رهگذر وجدان اجتماعی عمومی یا وجدان رئیس مدرسه باشد، بیانگر احساسی است که به واسطهٔ عمل سرزنش‌آمیز در آن‌ها برانگیخته شده است.»<sup>(۸۵)</sup>

در این بخش، ما به جنبه‌های دوگانه رابطه وجدان جمعی و دولت می‌پردازیم. به طرز دقیق‌تر، درصدد بررسی آنیم که چه گونه از نظر انسان‌شناسانه، قدرت‌های سزاده و وحدان

1. Capital punishment

۲. پائول نیزان (۱۹۴۰-۱۹۰۵)، فیلسوف و نویسنده فرانسوی. (م)

3. Notation

جمعی به دولت همانند معلم تفویض می‌گردد (۲.۲.۴) در ثانی چه گونه این تسهیم قدرت، ایجاد پاره‌ای از جرایم را که در گستره معنایی تعریف جرم قرار نمی‌گیرد، تبیین می‌کند. (۳.۲.۴)

## ۲-۲. دولت و تمرکزگرایی

دورکیم در کتاب تقسیم کار نشان می‌دهد که سزادهی حکومتی به گونه‌ای سازمان می‌یابد که مخالف احساسات سزادهی است که در جامعه پراکنده‌اند. افزون بر این، وی به این واقعیت اذعان می‌دارد که گاهی اوقات این دو به طور کامل با هم پیوند نمی‌یابند.<sup>(۸۶)</sup> این خصلت تمایزگر در این واقعیت نهفته است که با واکنش کیفری دولت، وحدت و یکپارچگی بیشتر می‌شود. وانگهی این پاسخ به مثابه اندامی معین از مجازات بر پایه سرشت معین و شدید احساسات جمعی اجتماعی توجیه پذیراست.<sup>(۸۷)</sup> به طور کلی، یکپارچگی مزبور، به لحاظ انسان شناسانه، از احساسات پراکنده‌ای سرچشمه می‌گیرد که همواره شدیدتر و قطعی‌تر می‌شود.

اعمال جنایی که احساسات پراکنده را جریحه دار می‌کنند، عامل روزافزون آشفتگی اجتماعی می‌باشند که با ریشه دواندن تدریجی، به شکل اتفاقی، همه افرادی را که شبیه هم‌اند به یکدیگر نزدیک کرده و آن‌ها را در مکانی مشترک جمع می‌کنند.<sup>(۸۸)</sup> پس در اصل، یک جمع و گروهی کامل می‌تواند به منزله محکمه مجازات عمل کرده و در پاره‌ای موارد، مجازات را به محض اینکه صادر شوند، مجموعاً اجرا نمایند.

«بنابراین زمانی که این جمع در شخص رئیس نمودار می‌گردد، وی به طور کلی یا جزئی، اندام واکنش کیفری می‌شود و این اندام، خود مطابق با قوانین کلی تمام پیشرفت‌های اندام وار به پیش می‌رود. از این‌رو، سرشت احساسات جمعی، مجازات و در نتیجه، جرم را توجیه می‌کند. افزون بر این، ما از نو می‌بینیم که نیروی واکنشی که به مأموران حکومتی اختصاص می‌یابد، آن هنگام که از سوی اینان صورت می‌گیرد، تنها تجلی احساسی است که از زمان تولدش در جامعه پراکنده بوده است. این واکنش تنها بازتاب احساسات است. گستره اولی با تغییر گستره دومی، دگرگون می‌شود. وانگهی، این اندام با وجود هدف وجدان جمعی، پایدار می‌ماند.»<sup>(۸۹)</sup>

برخلاف اسپنسر که می‌گوید فرد در اصل از رهگذر فرآیند تمرکزگرایی نظامی در جامعه جذب می‌گردد، دورکیم این گونه نمی‌اندیشید. با این بیان که فرد اغلب با وجود حداقل تمرکزگرایی در جامعه جذب می‌شود. سزادهی نظامی تمرکز یافته در نظرگاه دورکیم محلی از ارباب ندارد. اگر فرد در جوامع فرودست به لحاظ فکری از گروه جدا می‌شود، به این واسطه است که وجدان وی به سختی از وجدان جمعی تمایزپذیر است.<sup>(۹۰)</sup> به هر حال، نبود آنچه که ما شخصیت فردی می‌نامیم، منوط به سزادهی مصنوعی یک اندام مرکزی نیست؛ از نظر دورکیم، این مسأله تنها در جوامع فرودست صادق نمی‌باشد.<sup>(۹۱)</sup> افزون بر این، نیروی حکومت‌های اقتدارگرا تنها از اندام‌های خود نشأت نگرفته بلکه از همه اندام‌های اجتماعی سرچشمه می‌گیرد.<sup>(۹۲)</sup> از این‌رو، دلیل این که چرا مردم بدوی به آسانی از رئیس‌شان اطاعت می‌کنند، این نیست که «فردمداری»<sup>۱</sup> در این مرحله از تکوین و



رشد، «ذاتی بشریت» است؛ بلکه برعکس، به خاطر ایده‌ها، آداب و رسوم و اندام‌های موقتی است که با تکوین و رشد رئیس به منزله نماینده قدرت جمعی موافق‌اند.

این نگرش انسان‌شناسانه درباره تکوین و رشد رئیس در زمینه تمرکزگرایی، هسته استنتاج‌های مهم چندگانه‌ای است که دورکیم به مثابه ویژگی دولت به تصویر می‌کشد.

۱. قدرت حکومتی «تبلوری از حیات ذاتی وجدان جمعی است»<sup>(۹۳)</sup> و چنانکه لوکس سخن می‌راند، جز در موارد نابهنجار هر چه اقتدار دولت بیشتر باشد، احترام و عزت افراد بیشتر است.<sup>(۹۴)</sup> بدین سان، تمرکزگرایی می‌تواند با تکوین و رشد دولت و شکل‌گیری شخصیت اعضای آن درهم آمیزد.

۲. در جوامع فرودست، افراد تنها تابع گروه نیستند بلکه تابع کسی هستند که بر گروه ریاست دارد. یعنی رئیس.<sup>(۹۵)</sup> افزون بر این، از آنجا که قدرت جمعی، به هنگامی که پراکنده است، مطلق می‌باشد، رئیس که تجسم سازمان یافته آن است، به طور طبیعی، خصلتی مطلق به خود می‌گیرد.<sup>(۹۶)</sup> از این مساله دورکیم به دو گزاره دیگر دست می‌یابد:

الف) هر زمان که ما یک نظام حکومتی را عملی می‌انگاریم، نه تنها باید در مورد وضعیت خاص حکومت کردن بلکه در مورد سرشت جوامعی که حاکم‌اند، دلیلی بیابیم.<sup>(۹۷)</sup> و

ب) همه اندیشه‌های تاریخی نظریه‌پردازانی مانند داروین و پاره‌ای از مورخان مذهبی که خودمحوری<sup>۱</sup> را به منزله نقطه آغاز بشریت توصیف کرده‌اند، نادرست است.<sup>(۹۸)</sup>

۳. تکوین دولت و شخصیت اعضای آن، هر دو در طول زمان استمرار دارند. آن‌ها دقیقاً به مثابه مبدأ و محلی قابل تصور نیستند. در نتیجه، اگر چه رؤسا، به واقع نخستین شخصیت‌هایی هستند که از توده اجتماعی نمودار می‌شوند...، لذا این گروه است که آن‌ها را واجد قدرت می‌کند.<sup>(۹۹)</sup> این فرآیند کامل از قبایل عاری از هرگونه اقتدار مرکزی به سوی قبایل تمرکز یافته، به سوی ظهور مدینه، از آن پس به سوی جوامع فئودالی و نیز به سوی جوامع متمدن در حرکت است. با این تصور، فرآیند مزبور مخالف تمام اسلوب بررسی ابعاد موجود اندام حکومتی به منزله علائم بیماری اجتماعی می‌باشد. در مقابل، همه چیز، ما را و می‌دارد تا آن را بسان پدیده‌ای بهنجار بیانگاریم.<sup>(۱۰۰)</sup>

این گزاره‌های تقسیم کار اجتماعی دورکیم به وضوح بیانگر اندیشه وی در مورد تغییر و تحول کارکردی دولت است. برتری فردی رئیس، از اهمیت ثانویه در این فرآیند برخوردار است. (۱۰۲) با این وجود، از لحظه‌ای که این نیروهای پراکنده به رئیس تفویض می‌گردد، تنها مفید به حال افرادی است که پیش تر به گونه‌ای دیگر برتری چندانی را از خود بروز داده باشند.

### ۳-۲. دولت و تعریف جرم

دورکیم در تعریف اولیه‌اش از جرم- یعنی عملی که حالت‌های معین و شدید وجدان جمعی را نقض می‌کند، از مصادیقی یاد می‌کند که این تعریف یارای تبیین آن‌ها نیست.<sup>(۱۰۴)</sup> به دیگر سخن، پاره‌ای از اعمال هستند که در قیاس با اعمالی که از رهگذار

عقیده عمومی به شدت سرزنش می‌شوند، شدیدتر سرکوب می‌شوند.<sup>(۱۰۵)</sup> برای نمونه، کوچک ترین آسیب به نیروی پلیس دارای مجازات است. حال آنکه نقض مکرر قراردادها تنها با جبران خسارت پاسخ داده می‌شود.<sup>(۱۰۶)</sup> به دیگر کلام، چه گونه ممکن است که حداقل خسارت وارد بر یک اندام دولتی یا مجازات پاسخ داده شود، حال آنکه با بسیاری از بی‌نظمی‌های شدیدتر در سایر اندام‌های اجتماعی، با سعه صدر و به آرامی برخورد شود؟<sup>(۱۰۷)</sup>

در مقابل، پاره‌ای از اعمال دیگر وجود دارند که با ارتکاب آن از سوی بزهکار به صورت مستقیم هیچ احساس جمعی آسیب نمی‌بیند. با این وجود، واجد وصف کیفری بوده و دارای مجازات است، نظیر شکار و ماهی گیری غیرقانونی، جرایم ترافیکی براساس قانون حمل و نقل و امثال آن. افزون براین، تصاحب اموال عمومی (دولتی) کاملاً متفاوت بوده و هنوز هم (این امر) به شدت مجازات می‌شود.<sup>(۱۰۸)</sup> از این‌رو، چه گونه می‌توان این واقعیت را تبیین کرد که پاره‌ای از جرایم وجود دارند که به کل از احساسات جمعی سرچشمه نمی‌گیرند؟ آیا در کنار احساسات جمعی علت دیگری نیز برای جرم و مجازات وجود دارد که دورکیم به کرار از آن دفاع کرده باشد؟

دورکیم چنین فرضیه‌ای را در نظر ندارد. به آن اندازه که جرایم از نظر کمی از تنوع و گونه‌گونی برخوردارند، آثار کیفری همسانی را نیز به همراه دارند. وانگهی، تنها بدین سان که مجازات ممکن است به واسطه این گونه‌گونی کمابیش شدید باشد، عامل تغییر سرشت این واقعیت نمی‌شود که جملگی آن‌ها قابل مجازات‌اند. وی استدلال می‌کند، آنچه که این جرایم «استثنایی»<sup>۱</sup> را تبیین می‌نماید، وضعیت کارویژه قدرت حکومتی است که به محض شکل‌گیری، به خودی خود و همزمان با آن، واجد نیروی کافی برای انتساب ضمانت اجرایی کیفری به قواعد خاص رفتاری می‌شود.

این نیرو، فی نفسه، توان ایجاد جرایم خاص یا افزایش ارزش جرم‌شناختی پاره‌ای دیگر را دارد. بنابراین، تمام اعمالی که ما پیش‌تر بیان داشتیم دارای این خصلت مشترک هستند که در مقابل پاره‌ای اندام‌های اداری حیات اجتماعی جهت‌دهی شوند.<sup>(۱۰۹)</sup> به هر حال، قدرت واکنش کیفری دولت باید از نوع همسان با واکنشی باشد که در سراسر جامعه پراکنده است.<sup>(۱۱۰)</sup>

دورکیم بدون اینکه در انتظار پاسخی باشد، این پرسش را مطرح می‌کند که این جایگاه و اقتدار دولت از چه چیزی ناشی می‌شود؟ آیا از ژرفنا و بطن علایقی برمی‌خیزد که دولت بدانها اهمیت داده و به هر نحو اجتماعی از آن‌ها حمایت می‌کند، وانگهی، دورکیم برخلاف جرم‌شناسان مارکستی، نظریه «منافع خاص»<sup>۲</sup> قانون جنایی را رد می‌کند: زیرا واقف بر این هستیم که حتی خدشه‌دار کردن علایق شدید به تنهایی برای تعیین واکنش کیفری کافی نیست؛ بلکه باید به گونه‌ای واضح و قطعی هم احساس شود. از این‌رو، چه گونه می‌توان این نیروی واکنشی کیفری دولت را به نام وجدان جمعی توجیه نمود؟ آیا این امتیاز با آنچه که گاهی اوقات «مغز اجتماعی»<sup>۳</sup> نامیده می‌شود، سازگار است؟<sup>(۱۱۱)</sup>

1. Exceptional
2. Special interests
3. Social brain

این مشکل به سهولت حل پذیر است اگر ما به این امر توجه کنیم که هر جا نیروی راهبر ایجاد می‌شود، کارویژه اولیه و اصلی آن ایجاد احترام به اعتقادات، آداب و رسوم و رویه‌های جمعی؛ یعنی دفاع از وجدان عمومی در قبال همه دشمنی‌ها در داخل یا خارج آن است. پس این احترام‌آمیزی و دفاع، سمبل و جلوه بارز این نیرو در دید همگان می‌شود. بدین سان، حیاتی که در وجدان جمعی است، مرتبط با نهاد راهبر است، به همان شکل که قرابت و پیوستگی ایده‌ها با واژگانی همسته اند که نمودار آن‌ها هستند و... این خصلت بیش از یک کارویژه اجتماعی کمابیش مهم نیست؛ تبلور نوع و گونه جمعی است و در اقتداری که بعداً بر وجدان‌ها اعمال می‌کند، مشارکت می‌نماید. در این هنگام است که نیروی‌اش را به تصویر می‌کشد.<sup>(۱۱۳)</sup>

براین اساس، دولت نیروی کارکردی‌اش را از وجدان جمعی می‌گیرد و اگرچه واکنش کاملاً همگون با آن از خود بروز نمی‌دهد، با این وجود از خصلت‌های مشترکی بهره‌مند بوده و در قبال مقوله‌های مشترکی واکنش نشان می‌دهد.<sup>(۱۱۴)</sup> به هر حال، به محض این که دولت شکل‌گیرد و حتی بدون رهایی از بند وجدان جمعی، عاملی پیوسته در حیات اجتماعی می‌شود.<sup>(۱۱۵)</sup>

از این نظر، می‌توان دریافت که چه گونه جرایم «استثنایی» نامبرده تبیین می‌شوند. اگر چه دولت تمام نیروهایی را که بدان سان، جرایم را به تصویر می‌کشد از وجدان جمعی می‌گیرد، به واسطه استقلال نسبی‌اش، می‌تواند مواردی را به منزله اعمال خاص جنایی مقرر کند که برای دولت واهمه ایجاد می‌کند با این که به لحاظ زمانی و به میزان برابری، احساسات جمعی را جریمه‌دار نمی‌سازد.<sup>(۱۱۶)</sup>

افزون براین، گستره عملکرد دولت بر کمیت و کیفیت اعمال جنایی بستگی به نیرویی دارد که از وجدان جمعی می‌گیرد.<sup>(۱۱۷)</sup> لازم به بیان نیست که در جوامع فرودست اقتدار، قهارترین، سخت‌گیری، بیشترین، و وجدان جمعی، نیرومندترین است.<sup>(۱۱۸)</sup>

### ۳. دولت و مجازات

#### ۳-۱. درآمد

دو قانون تکامل کیفری<sup>۱</sup> در جلد چهارم مجله «عصر جامعه‌شناسی» (۱۹۰۰) منتشر گردید. اهمیت این مقاله به عنوان نگرشی نظری و تاریخی در مورد پیدایش و تحول نهاد مجازات به هیچ روی نمی‌تواند اغراق‌آمیز باشد. با وصف این واقعیت که سخنرانی‌های بیشتر وی در مورد جرم‌شناسی باقی نمانده‌اند، این مقاله جذابیت خود را در عرصه دانشگاهی همچنان حفظ کرده است و تأثیر کلی آن - بالاخص بر انسان‌شناسان اجتماعی بریتانیا - چنانکه دوام و بسط یافته است، نگرش مفصل موجود در این مقاله را توجیه می‌کند. پیش‌تر به دو قانون اصلی وی در پویایی‌های کیفری پرداختیم و لذا آنجا که گرانگاه کلام ما در ارتباط با تشریح و تأویل تصور وی از دولت و نقش آن در تحول مجازات است، بررسی اندیشه وی در مورد حکومت مطلقه برای ما باقی می‌ماند.

دورکیم میان تقسیم‌کار اجتماعی و دو قانون تکامل کیفری معنای متفاوتی به اندیشه تمرکزگرایی و مطلق‌گرایی می‌بخشد. پیش‌تر دیدیم که تمرکزگرایی به نظریه تکاملی پیوند

خورده و راهبر شکل‌گیری شخصیت است.

به هر حال، از نظر انسان‌شناسانه فرآیند تمرکزگرایی با ظهور و پیدایش رئیس، موجب شکل‌گیری مطلق‌انگاری<sup>۱</sup> می‌شود که به منظور تمایزش از اشکال دیگر، ما آن را «مطلق‌انگاری عادی»<sup>۲</sup> می‌خوانیم. اما شکل دیگری از مطلق‌انگاری به صورت تلویحی در اندیشه دورکیم وجود دارد. «مطلق‌انگاری ناب»<sup>۳</sup> یک شکل احتمالی حکومت- یعنی، یک متغیر تاریخی مستقل است که برای نمونه می‌تواند قانون کاهش میزان مجازات را بی‌اثر سازد. بدین ترتیب مفهوم‌شناسی هر دو شکل مطلق‌انگاری مستلزم تدقیق و امعان‌نظر دقیقی است.

### ۲-۳. مجازات و مطلق‌انگاری

همانگونه که پیش‌تر دیدیم دورکیم قانون تغییر کمی را به این نحو نظم‌آرایی کرد:

هر چه میزان مجازات بیشتر شود، جوامع همسان‌تر، کمتر به جامعه پیشرفته‌تر نزدیک می‌شوند، و قدرت مرکزی، بیشتر خصلتی مطلق به خود می‌گیرد.<sup>(۱۱۹)</sup>

این قانون به ظاهر، دست کم حکایت از دو موضوع کاملاً مبهم دارد. افزون بر این، برای پیوند و در کنار هم آوردن این دو موضوع، دلیلی نمی‌توان یافت که نشان‌دهنده قانون مزبور دربرگیرنده دو گزاره<sup>۴</sup> جداگانه نمی‌تواند باشد؛ خواه این دو گزاره در این قانون تکاملی بر هم تحمیل شوند یا نه. در واقع آیا این دو موضوع به گونه‌ای مؤثرتر به مثابه مسائلی متفاوت تلقی می‌گردند؟ قانونی که ما در این مجال بدان می‌پردازیم به گزاره دوم می‌پردازد، یعنی، اینکه هر چه میزان مجازات بیشتر باشد، قدرت مرکزی بیشتر خصلتی مطلق به خود می‌گیرد. این نهاده که دورکیم آن را تشریح نمی‌کند بلکه تنها به توصیف آن اکتفا می‌کند، بیانگر آن است که مطلق‌انگاری ناب هیچ‌گونه تحولی بر نمی‌تابد، و شکلی احتمالی از حکومت است و به مفهوم دقیق آن، تنها به طرز موقت می‌تواند قانون نخست کاهش میزان مجازات را خنثی سازد.

دورکیم در کتاب تقسیم‌کار، فراخور موضوع، به شکل مطلق حکومت می‌پردازد اما هرگز به آن مفهومی دقیق و فنی نمی‌بخشد. اسپنسر می‌گوید که دولت به منزله یک نظام قاعده‌مند، بدان سان که پیشرفت‌های گونه‌صنعتی بر گونه نظامی تأثیر می‌گذارد، به همین صورت نیز واپس می‌گراید. افزون بر این، وی چنین سخن می‌راند که کارویژه‌های دولت با اجرای عدالت آرام آرام کاهش می‌یابد.<sup>(۱۲۰)</sup> دورکیم، برعکس این اندیشه، این واپس‌روی را به مفهومی تعبیر می‌کند که بدان واسطه، جایگاه و پایگاه بشر در آن بیشتر می‌شود و قدرت حکومتی از خودکامگی کمتری برخوردار می‌گردد.<sup>(۱۲۱)</sup> وی در مورد مطلق‌انگاری عادی چنین قلم می‌راند که:

«ولی هیچ تناقضی در این واقعیت دیده نمی‌شود که حوزه و سپهر عملکرد فردی به همان اندازه گسترش می‌یابد که حوزه و سپهر عملکرد دولت. یا اینکه کارویژه‌هایی که بر

1. Absolutism
2. Normal absolutism
3. Absolutism proper
4. Proposition

پایه سیستم مرکزی منظم اعمال نمی‌گردند به همان اندازه رشد و توسعه می‌یابند که کارویژه های دولت. وانگهی، یک قدرت می‌تواند هم زمان، مطلق و بسیار ساده باشد. هیچ حکومتی پیچیده‌تر از حکومت استبدادی<sup>۱</sup> یک رئیس بربری نیست. کارویژه هایی که وی اجرا می‌کند، ابتدایی و ناقص<sup>۲</sup> اند.

از مقاله دو قانون تکامل کیفری درمی‌یابیم که یک قدرت حکومتی، مطلق است: الف) زمانی که در میان سایر کارویژه های اجتماعی، با هیچ کارویژه ای مواجه نشود که قدرتی برابر با آن داشته باشد و آن را به نحو مؤثری محدود کند،<sup>(۱۲۳)</sup> و/یا ب) زمانی که رابطه آن با مابقی جامعه، ناشی از خصلت حقوقی یک جانبه‌ای است که به موجب آن، حکومت از حقوق انحصاری بر تابعان خود، بدون همگونی با تکالیفش، بهره‌مند می‌شود. یا به دیگر سخن، هر چه این رابطه، همسانی بیشتری با روابطی داشته باشد که موجب یگانگی و یکپارچگی ارباب و رعیت می‌شود، مطلق‌گرایی حکومت بیشتر است.<sup>(۱۲۴)</sup>

دورکیم با نگرشی ایده‌الی می‌پذیرد که مورد الف) واقعی نیست؛ همواره پاره‌ای از آداب و رسوم، عقاید و اندام های کمتر اجتماعی هستند که باید مطلق‌ترین حکومت ها - حتی انبوهی از حرفه‌ها - را دیر یا زود شناسایی کنند. اما این محدودیت واقعی ممکن است به لحاظ قانونی هرگز مستلزم حکومتی نباشد که این محدودیت یا ایراد را جایز می‌داند.<sup>(۱۲۵)</sup> این مسأله نه به حقوق نوشته و نه به حقوق نانوشته (عرفی)<sup>۳</sup> برمی‌گردد. باوجود این مطلق‌انگاری، انقلاب ممکن است به احتمال روی دهد یا حکومت، با وقوف بر نیروهای جایگزینش، ممکن است از این نیروها به واسطه به خودبستن محدودیت ها پیشی گیرد. به هر تقدیر، این محدودیت‌ها اساساً احتمالی‌اند و از کارویژه معمولی اندام ها نشأت نمی‌گیرد.<sup>(۱۲۶)</sup> مورد ب) صادق است، آن زمان که قدرت حکومتی، حقوق قانونی و مشروع یک جانبه‌ای را بدون تقارن با تکالیفش به خود اختصاص می‌دهد؛ و آن زمان که جملگی کارویژه های راهبر با جهت همسانی تثبیت می‌گردند، در این هنگام:

«شخصی که از چنین قدرتی برخوردار است، خود را صاحب نیرویی می‌بیند که وی را از هرگونه الزام جمعی رها می‌سازد.... این تمرکزگرایی بیش از اندازه، نیروی اجتماعی بی‌همتایی از خود ساطع می‌کند که از چنان شدتی برخوردار است که برتمام نیروهای دیگر چیره می‌گردد و آن ها را به زانو درمی‌آورد. و این نیرو نه تنها هم سنگ با استیلای عملی است بلکه بدان سان که موجود است، حق به شمار می‌آید».<sup>(۱۲۷)</sup>

دورکیم با تکرار همین شیوه استدلالی در تقسیم‌کار ایده اسپنسر را رد می‌کند؛ ایده ای که اسپنسر از رهگذر آن، مطلق‌انگاری را با کمیت و اهمیت کارویژه های حکومتی مرتبط می‌داند. برعکس، مطلق‌انگاری در جوامع بسیار پیشرفته و به همین ترتیب در جوامع ساده و سنتی که رؤسای بربری حاکمان بلامنازع آنانند، می‌تواند روی دهد. به شرحی که در بالا گذشت، نباید در مورد یکسان‌پنداری<sup>۴</sup> دورکیم میان مطلق‌انگاری

1. Despotie
2. Rudimentary
3. Customary law
4. Equation

عادی و مطلق‌انگاری ناب در شگفت بود. مطلق‌انگاری عادی در وجود رئیس، تکاملی و ضروری است. مطلق‌انگاری محض، هم غیراجتماعی و هم غیر تاریخی است. بعید است بتوان گفت که مطلق‌انگاری عادی در صورتی تغییری مستقل است که فرآیند اجتماعی تکاملی، ضروری باشد. با وجود شهروندان نافکور بعید است بتوان شدت وجدان جمعی مجسم در رئیس را با مطلق‌انگاری برابر انگاشت. این یکسان‌پنداری در شکل احتمالی نوین آن به گونه‌ای دیگر با مطلق‌انگاری رخ می‌نماید:

«این نوع خاص از سازمان سیاسی..... نتیجه سرشت بنیادین جامعه نیست بلکه برعکس به عوامل بی همتا، گذرا و احتمالی بستگی دارد.»<sup>(۱۲۸)</sup>

بر پایه دیدگاه مطلق‌انگاری ناب، یک جامعه می‌تواند بدون تغییر نوع و گونه اجتماعی خود، به این رویکرد نزدیک یا دور شود. به این معنا که مطلق‌انگاری، یک متغیر مستقل است؛ یعنی مستقل از گونه اجتماعی و مرحله تکامل آن می‌باشد. وانگهی به این معنی است که می‌تواند قانون کاهش میزان مجازات را بی اثر سازد:

«از این روست که این دو عامل تکامل مجازات- سرشت نوع و گونه اجتماعی و اندام حکومتی- باید دقیقاً از هم متمایز شوند. این دو به واسطه استقلال‌شان، هر از گاهی، حتی در جهت مخالف هم، به صورت مستقل عمل می‌کنند. برای نمونه، گاه اتفاق می‌افتد که با گذر از جامعه فرودست به دیگر جوامع فرادست، به رغم انتظاری که داریم، کاهندگی کیفر دیده نمی‌شود. زیرا حکومت در آن واحد، در جهت خنثی سازی تأثیرات اندام اجتماعی عمل می‌کند. براین بنیاد، این فرآیند، فرآیندی بسیار پیچیده است.»<sup>(۱۲۹)</sup>

به نگاه من، ایراد بزرگی بر تعبیر جرم‌شناسی دورکیم به واسطه ناکامی اش در تفاوت‌گذاری مناسب میان مطلق‌انگاری عادی و مطلق‌انگاری ناب وارد است. وانگهی «متغیر مستقل» در طرح کلی فکری وی به چه معناست؟ آیا حکومت، متغیری مستقل در مفهوم مطلق است، یعنی آیا می‌توان به طرز قطع و یقین دستور داد که همه کودکان چشم آبی کشته شوند؟ یا برعکس، حکومت مطلق، متغیری مستقل به مفهوم نسبی است، یعنی به طور موقتی از الزامات سازواره اجتماعی خلاص می‌شود.

اگر ما تعبیر نخست را برگزینیم، یعنی اینکه حکومت متغیری مستقل به معنای مطلق است، پس این مسأله باید علت تغییر و تحول اجتماعی به جای تأثیرگذاری بر آن باشد. دورکیم هرگز بر این گزاره صحه نمی‌گذارد. مضاف بر اینکه چنین تعبیری به سختی با نظریه کفاره‌ای مجازات یا در واقع امر، نتیجه منطقی آن، یعنی این همانی هنجارها و اخلاقیات اجتماعی قابل تلفیق است. اگر دولت، مستعد چنین مطلق‌انگاری و استقلال عمل باشد، چه گونه مجازات می‌تواند در چارچوب وجدان جمعی یا در چارچوب پیوند اجتماعی یا اخلاقی تبیین شود؟

اگر دیدگاه دوم را برگزینیم، یعنی اینکه حکومت مطلق، متغیری مستقل به مفهوم نسبی است، پس این مسأله می‌تواند به دو شکل جداگانه تبلور یابد، به نحوی که به لحاظ تاریخی وابسته به شرایط اجتماعی است (الف) و به نحوی که احتمال می‌رود، بدین سان با دیگر فرآیندهای اجتماعی یا تاریخی غیر قابل توصیف و تلفیق ناپذیر است (ب). به نظر من، دیدگاه دورکیم چنین است؛ وی شکل نخست را (الف) به لحاظ انسان‌شناسانه تبیین می‌نماید اما در تبیین یا تمایزگذاری مناسب شکل دوم (ب) ناتوان است. ابهام در این ناکامی به نگاه من ناشی از بی‌اعتنایی و غافل ماندن وی از دیدگاه‌های سایر نویسندگان در

مورد نظریه مطلق‌انگاری وی نیست.

لوکس برای نمونه، گرایش به نوعی مطلق‌انگاری دارد که با «قدرت حکومتی» همگون باشد. از این‌رو، وی چنین می‌پندارد که دیدگاه‌های دورکیم در مقالهٔ دو قانون تکامل کیفری گرایش به تعدیل عقاید پیش‌تر خود در مورد تغییر مجازات دارد؛ درست همان عقایدی که در تقسیم‌کار اجتماعی بر صحت آن‌ها قلم می‌فرساید. لوکس می‌نویسد: «بدین سان فرضیه اولیه تقسیم‌کار تعدیل می‌شود: قدرت حکومتی، متغیری مستقل در تعیین میزان مجازات است. تمرکز یا تمرکزگرایی بیش از حد حکومت، با نبود وجود قدرتی برابری‌کننده که به طور منظم برای متعادل کردن آن سازمان یابد، از نظر تاریخی پدیده‌ای احتمالی بوده و وابسته به این یا آن نوع اجتماع نیست. اثر اندام حکومتی می‌تواند اثر اندام اجتماعی را خنثی سازد.»<sup>(۱۳۰)</sup>

جونز و شول به استقلال چارچوب کلی اندیشه سیاسی دورکیم معتقدند. این دو چنین می‌نگارند که دو قانون تکامل کیفری، از رهگذر یکی از مباحث نسبتاً مبسوط دورکیم در مورد تأثیر سپهر و قلمرو سیاسی بر سایر حوزه‌های جامعه، بیشترین توجه را به تأکید آن بر شأن و منزلت خود به مثابه متغیری مستقل معطوف می‌دارد که به طور بالقوه از نفوذ چشمگیری بر جنبه‌های اساساً مهم برخوردار است.<sup>(۱۳۱)</sup>

### ۳-۳. منتسکیو

جونز و شول، دیدگاه مطلق‌انگاری دورکیم (هرجا که هست) را به منزلهٔ «نگرش محض منتسکیویی»<sup>۱</sup> می‌خوانند. آنجا که دورکیم می‌گوید، یک قدرت مرکزی که کمابیش مطلق است، بسته به میزان وزنه‌ها و نیروهای موازی سازمان یافته با نگرش نگهداره آن، اطلاق خود را از دست می‌دهند، با منتسکیو هم اندیش می‌گردد. با این حال، برخلاف وی، منتسکیو چنین می‌پندارد که حکومت‌ها درست به مانند سایر اندام‌های اجتماعی تغییر پذیرند و در نتیجه جوامع. میزان حکومت‌هایی هستند که همواره شایسته‌اند.

در اندیشه منتسکیو در مقایسه با دورکیم، قانونگذار نقش اجتماعی چشمگیرتری در قانونگذاری ایفا می‌کند. پوزپوسیل<sup>۲</sup> به تأکید اظهار می‌دارد که این دستاورد درخشان منتسکیو از سوی دورکیم بد تعبیر می‌شود.<sup>(۱۳۲)</sup> از نظر دورکیم، قانونگذار، هیچ چیز یا - به تقریب هیچ چیز - جدیدی ایجاد نمی‌کند.... او تنها ابزار ترویج (قوانین) است، نه عامل آفرینش آن‌ها.<sup>(۱۳۳)</sup>

در این جا، مجال بررسی تمایزهای خاص میان دورکیم و منتسکیو نیست. کافی است به تردید دورکیم نسبت به منتسکیو و شاید، ضرورت تفاوت‌گذاری میان خود و وی اشاره کرد. (۱۳۴) پاره‌ای از اظهارات منتسکیو تا اندازه‌ای گویای تردید جرم‌شناسانه دورکیم اند، هر چند به هیچ روی، به گستره نظام‌مند جامعه‌شناسی دورکیم اشاره ندارند. تمرکز و پرداختن به حوزه‌های همسان اندیشه‌ای یا بررسی تفصیلی مسائل به گونه‌ای مشابه، دال بر هیچ چیزی جز ارتباط فکری مشترک نیست. با این حال، هر اندازه هم که تزیین بود، باز بعید است که در اندیشه‌های منتسکیو به آن اندازه که در تفکر دورکیم

1. Pure Montesquieu

۲. لینویولد یاروسلاو پوزپوسیل (۱۹۲۳)، انسان‌شناس چکی. (م)

مهربان است، بتوان درصد یا عمق یا نیاز مشترکی برای توصیف و تبیین یافت. منتسکیو چنین به قلم می‌راند، «به آسانی اثبات پذیر است که ... در همه یا به تقریب همه حکومت‌ها در اروپا، مجازات‌ها به نسبت کاهش یا افزایش آزادی در آن‌ها، کم و زیاد شده اند.» این چنین عباراتی را در نوشتگان بکاریا<sup>۱</sup>، ولتر<sup>۲</sup>، هولباخ<sup>۳</sup> یا تونیس<sup>۴</sup> نیز می‌توان یافت اما جملگی شان به اندازه ادبیات دورکیم دقیق و بلنداندیشانه نیستند. مجازات از نظرگاه منتسکیو، به مثابه پدر سیاست جنایی<sup>۵</sup>، چنان است که با وضع تمدن و (مانند هنری فیلدینگ<sup>۶</sup> و ویلیام بالدوین<sup>۷</sup>) سلوک تمدن‌ها تغییر می‌کند. افزون بر این، به نگاه وی، تعیین مجازات همواره باید عامل برقراری نظم باشد، مجازات‌ها باید معتدل باشند و بزهکاران از رهگذر میزان عادلانه پاداش‌ها و مجازات‌ها اصلاح و باز اجتماعی شوند.<sup>(۱۳۷)</sup>

شاید، در دسته‌بندی جرم منتسکیو که جرایم را به منزله جرایم ناقض مذهب (الف) اصول اخلاقی<sup>۸</sup> (ب) نظم عمومی<sup>۹</sup> (ج) و امنیت تابعان (د) فهرست می‌کند- بتوان میان سه دسته نخست و دسته چهارم، مبنای دسته‌بندی دورکیم را دید که بدان سان، جرایم را به جرایم علیه عموم و علیه فرد طبقه بندی می‌کند.

### منابع و مآخذ

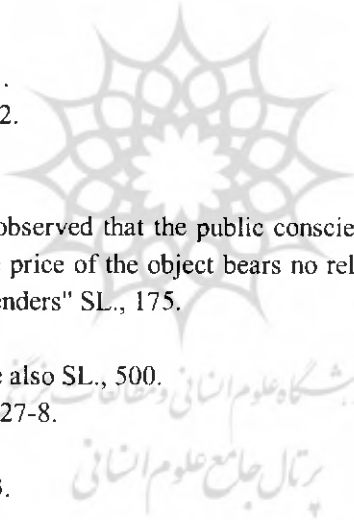
- 1-2. DOL., 68.
3. ROSM., 22.
4. DOL., 5
5. S., 379.
6. S, 390.
7. S., 390.
8. PECM., 63.
9. SL, n. 73, 269.
- 10-11. Ibid., 268; M
12. Ibid., 269.
13. Ibid., 270.



۱. سزار ماکویس بکاریا بونسنادی (۱۷۹۴-۱۷۳۸)، فیلسوف و سیاست مدار ایتالیایی و خالق اثر پر بار «رساله جرایم و مجازات‌ها» (م)
۲. فرانچیسکو ماریه آرویت معروف به ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴)، نویسنده روشنگری، خدا گرا و فیلسوف فرانسوی. (م)
۳. پائول هنری تری بارون دهولباخ (۱۷۸۹-۱۷۲۳)، نویسنده، فیلسوف و دایره المعارف نویسنده آلمانی-فرانسوی. (م)
۴. فردیناند تونیس (۱۹۳۶-۱۸۵۵)، جامعه شناس آلمانی. (م)
5. Vater der criminal politik
۶. هنری فیلدینگ (۱۷۵۴-۱۷۰۷)، رمان نویس و درام نویس انگلیسی. (م)
۷. ویلیام بالدوین (۱۹۶۳)، بازیگر امریکایی. (م)



- 14.-16. DOL., 219.
17. Op.cit. Aron, 95.
18. DOL., 380.
- 19.-22. Ibid., 359-360.
23. Ibid., 373.
24. Ibid., 376.
25. Ibid.
- 26.-27. Ibid., 379.
- 28.-29. Ibid., 282.
30. Ibid., 384.
31. Ibid., 382.
- 32-34. Ibid., 389.
35. Ibid., 386-7.
36. ROSM., 123;
37. Ibid., 121.
- 38-39. DOL, 399.
40. Ibid., 398.
41. Ibid., 399.
42. ROSM., 121.
- 43.-44. Ibid., 122.
45. Ibid., 125.
46. Ibid., 126.
47. "Durkheim observed that the public conscience found unjust every exchange in which the price of the object bears no relation to the labour it costs or the services it renders" SL., 175.
48. ROSM, 26.
49. Ibid., 27; see also SL., 500.
- 50-52. IROSM, 27-8.
53. Ibid., 122.
- 54-56. Ibid., 123.
57. Ibid., n, 123.
58. Ibid., 124.
59. SL., 59.
- 60-61. DOL., 403.
62. Ibid., 378.
63. E.A.S., 125.
64. SAP., viii.
- 65-66. EAS., 124.
67. Ibid., 71.
68. Ibid., 78.
- 69-71. Ibid., 79.
- 72-73. Ibid., 88.



- 74-75. Ibid., 89.  
 76-78. ME., 182.  
 79-80. E.A.S., 98.  
 81. ROSM., 6.  
 82. EAS., 10.  
 83. Ibid., 31.  
 84. SL., 358.  
 85. Ibid., 116.  
 86. DOL., 84.  
 87-88. Ibid., 103.  
 89. Ibid., 104.  
 90-91. Ibid., 104.  
 92. Ibid., 185.  
 93. Ibid., 195n.  
 94. SL., 270.  
 95-96. DOL., 195.  
 97-98. Ibid., 196.  
 99. Ibid., 195.  
 100-101. Ibid., 222.  
 102-103. Ibid., 196.  
 104. Ibid., 84.  
 105. Ibid.  
 106-107. Ibid., 84.  
 108. Ibid., 92. but see also TLOPE, 307, and 3. C.4.  
 109-111. Ibid., 83.  
 112-118. Ibid., 84-85.  
 119. TLOPE., 285.  
 120. DOL., 219.  
 121-122. Ibid., 220-1.  
 123-126. Ibid., 286-7.  
 127. Ibid., 287.  
 128-129. Ibid., 289.  
 130. SL., 258.  
 131. TLOPE., 278.  
 132. Pospisil. Anthropology of Law, 1971, p.134.  
 133. Ibid., 135.  
 134. Cf. SL., ch. 14.  
 135. Radzinowicz: 'History of English Criminal Law', v. 1, p. 38 and p.274;  
 136-138. Ibid.

